



علیرضا منجمی

غلامحسین مقدم‌حیدری

تأثیرگذاری بر جامعه در قالب کتاب، سخنرانی، در سگفتار و... از اهداف اصلی علوم انسانی است. پژوهش‌ها نشان داده‌اند شیوه‌های علم‌سنجی سنتی این موارد را پوشش نمی‌دهند و از این رو در آمارهای علم‌سنجی سنتی، پژوهش‌های علوم انسانی در مقایسه با علوم طبیعی به لحاظ کمی پایین تر هستند. از دیگر معیارهای علم‌سنجی سنتی، نوشتن به زبان انگلیسی است. این در حالی است که به دلیل ابتدای سرشت علوم انسانی بر فرهنگ و جامعه، نوشتن به زبان ملی امری ضروری است. پایگاه داده‌های علم‌سنجی سنتی (Scopus و WOS) محصولات اینگونه پژوهش‌ها را پوشش نمی‌دهند، بنابراین در سنجه‌های علم‌سنجی سنتی مانند H-index و H-Index بنابر این در سنجه‌های علم‌سنجی سنتی مانند H-index لحاظ نمی‌شوند. علوم انسانی معرفتی موجه و مورد وثوق است که باید بر اساس معیارها و روش‌شناسی‌های خاص خود مورد ارزیابی قرار گیرد

چيست و چه مؤلفه‌هایی دارد؟
دوم- پژوهشگران علوم انسانی چه الگوهای فکری دارند و چگونه پژوهش‌هایی در جامعه خود را به اشتراک می‌گذارند؟ سوم- شیوه‌های سنتی علم‌سنجی چه پیامدهای زیانباری بر پژوهش‌های علوم انسانی دارد؟

چهارم- پایگاه‌های داده، مدل‌های آماری

و ضریب نفوذ پژوهش‌های علوم انسانی در

علم‌سنجی جدید چگونه باید باشند؟

منابع:

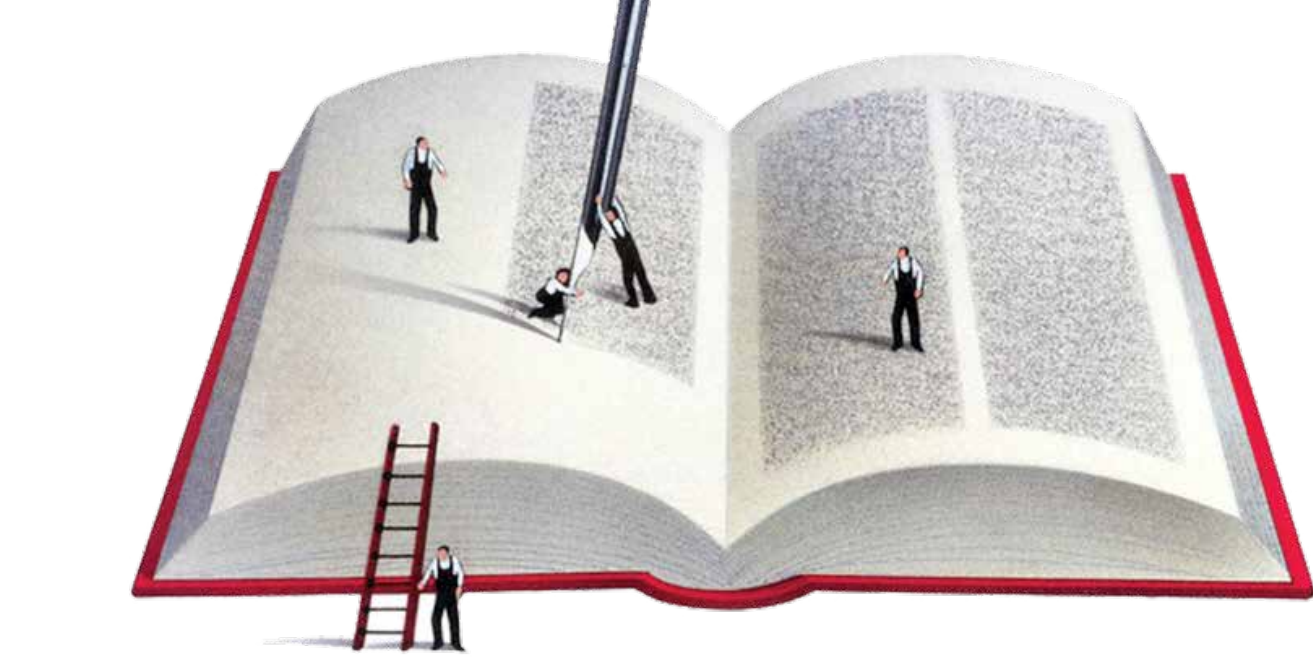
کوهن، تامس (۱۳۸۹) ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه سعید زیناکلام، انتشارات سمت
Sooryamoorthy, R. (2020). Scientometrics for the Humanities and Social Sciences (1st ed.). Routledge. <https://doi.org/10.1007/9781003110415/10.4324>
Ochsner, M., Hug, S. E., & Daniel, H. D. (2016). Research assessment in the humanities: Towards criteria and procedures (p.247). Springer Nature

مورد حمایت قرار می‌گیرد و نیاز به چه حمایت‌هایی دارد. علوم انسانی باید در پی یافتن ابزارها و فرایندهای روا برای ارزیابی پژوهش‌های خود باشد و ابزارهای سنتجش پژوهش‌های پارادایمی مناسب علوم انسانی نیستند

از آنجاکه در علوم انسانی تنوع زیاد رشته‌ها وجود دارد الگو و روش منحصر به فردی برای ارزیابی همه این رشته‌ها وجود ندارد. مخالفت اصحاب علوم انسانی با شیوه‌های علم‌سنجی پارادایمی به معنای مخالفت آنان با ارزیابی پژوهش‌های علوم انسانی نیست، بلکه دعوت به جست‌وجوی روندها و معیارهای متناسب با پژوهش‌ورزی در علوم انسانی است. فهم درست و دقیق پژوهش‌ورزی علوم انسانی کلید علم‌سنجی آکادمیک آن است.

۴ علم‌سنجی رایج روش سنتی است که کاربست اش در علوم انسانی در دهه گذشته در جهان به چالش جدی کشیده شده است. انتشار دو کتاب «علم‌سنجی در علوم انسانی و اجتماعی» (Scientometrics For The Humanities and Social Sciences سال ۲۰۲۱ از سوی انتشارات راتلج و دیگری کتاب «ارزیابی پژوهش‌های علوم انسانی: معیارها و روندها در Research Assessment in the humanities: Towards Criteria and procedures در سال ۲۰۱۶ از سوی انتشارات «اشپرینگر» نشان از دگرگونی بنیادین رویکردهای علم‌سنجی در حوزه علوم انسانی دارد. از مهم‌ترین دستاوردهای رویکرد جدید نشان دادن مفروضات علم‌سنجی سنتی است. تولید هر چه بیشتر مقالات علمی و رقابت میان آنها برای جلب توجه جامعه علمی دو معیار کلیدی ارزیابی پژوهش‌های علوم پارادایمی است. در حالی که در علوم انسانی مخاطبی گسترده‌تر از جامعه علمی مد نظر است و از همین رو محصولات پژوهشی منحصر به مقالات علمی نیستند. تأثیرگذاری بر جامعه در قالب کتاب، سخنرانی، در سگفتار و... از اهداف اصلی علوم انسانی است. پژوهش‌ها نشان داده‌اند شیوه‌های علم‌سنجی سنتی این موارد را پوشش نمی‌دهند و از این رو در آمارهای علم‌سنجی سنتی پژوهش‌های علوم انسانی در مقایسه با علوم طبیعی به لحاظ کمی پایین تر هستند. نادیده گرفتن بخش مهمی از پژوهش‌های علوم انسانی به این دلیل است که ارتباط دانشمندان علوم طبیعی با جامعه با قالب ترجمان دانش فعلیانی ژورنالیستی محسوب می‌شود و همین انگاره در علم‌سنجی سنتی به علوم انسانی فرافکنی می‌شود.

۵ از دیگر معیارهای علم‌سنجی سنتی نوشتن به زبان انگلیسی است. این در حالی است که به دلیل ابتدای سرشت مورد وثوق است که باید بر اساس معیارها و روش‌شناسی‌های خاص خود مورد ارزیابی قرار گیرد. خود مورد ارزیابی قرار گیرد. البته این بدان معنا نیست که علوم انسانی فاقد جامعه علمی مبتنی بر سنت پژوهشی است، بلکه سنت پژوهشی علوم انسانی مبتنی بر «پارادایم» نیست. در حوزه‌های غیرپارادایمی همچون علوم انسانی شیوه پژوهش‌ورزی، برون‌دادهای پژوهش و زیرساخت‌های پژوهشی متفاوت هستند از همین رو شیوه علم‌سنجی آن هم باید متفاوت باشد. شیوه پژوهش‌ورزی یعنی کار فردی است یا گروهی، دوم آنکه شیوه استناددهی چگونه است و سوم آن که هدف پژوهش آنها چیست و چه مخاطبانی را مد نظر دارد. برون‌دادهای پژوهشی یعنی علاوه بر مقاله چه برون‌دادهای دیگری در علوم انسانی پذیرفته است همچون کتاب، آنالوژی، سخنرانی، در سگفتار و از این دست. زیرساخت پژوهشی به معنای آن است که پژوهشگر علوم انسانی از سوی چه نهادی



چرا پژوهش‌های علوم انسانی در مقایسه با علوم طبیعی کمتر است؟

ضرورت تغییر عیار علم‌سنجی در علوم انسانی

دکتر غلامحسین مقدم‌حیدری و دکتر علیرضا منجمی
دانشیاران گروه فلسفه علم و فناوری پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱ طبق نظریه تامس کوهن، فیلسوف و فیزیکدان معاصر، علوم طبیعی (Natural science) همچون فیزیک، شیمی و نجوم «پارادایمی» هستند. پارادایم شامل باورها و پیش‌فرض‌ها، تعهدات متافیزیکی، نظری و ابزاری جامعه علمی است. پارادایم‌ها علوم استقرار یافته را نظارت و هدایت می‌کنند، به عنوان مثال پارادایم نجوم بطلمیوس (ی) یا پارادایم فیزیک نیوتن (ی). پژوهشگران درون یک پارادایم به کاری مشغولند که کوهن آن را «علم‌سنجی عادی» (Normal science) می‌نامد. پژوهش دانشمندانی که در شرایط متعارف و عادی (غیربحرانی) به کار مشغولند، مبتنی بر پارادایم حاکم بر جامعه علمی آنهاست.

این «پارادایم» است که به دانشمندان می‌گوید به چه پرسش‌هایی بپردازد و پاسخ‌ها باید در قالب کدامین مفاهیم و اصطلاحات صورت‌بندی شود و با کدام اصول و نظریه‌ها تلازم داشته باشد. این «پارادایم» است که به دانشمندان می‌گوید که به آزمایشگاه یا می‌گذارد، با به کارگیری چه ابزاری به مشاهده کدامین پدیده‌ها بپردازد و آنها را مورد آزمایش قرار دهد، یا از مشاهده چه چیزهایی صرف‌نظر کند، تا پژوهش وی منجر به رشد تدریجی علم متعارف شود. به همین جهت، دانشمندان جامعه علمی برای کاوش علمی تابع قوانین و موازین یکسان هستند. در واقع تعهدات و اجماع‌های آشکار مولود پارادایم، لازمه سنت‌های پژوهش علمی است.

۲ از نظر کوهن، پارادایم ویژگی برجسته جامعه علمی است که فعالیت دانشمندان عادی را هدایت می‌کند که سرگرم گشودن و حل پازل هستند. پازل دارای دو ویژگی اصلی است: نخست، وجود یک راه حل برای آن تضمین شده است. دوم، قواعد مشخصی برای حل آن پازل وجود دارد. همین دو ویژگی سبب پارادایم واحد در جامعه علمی می‌شود.

پدیده «واگرایی» چرا و چگونه در انقلاب‌ها اتفاق می‌افتد؟

ایستادن بر گسل‌ها

دکتر علیرضا شجاعی‌زند
جامعه‌شناس و عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس

۱ پدیده «واگرایی» و «ریش» در انقلاب‌ها را چگونه می‌توان تبیین کرد و توضیح داد؟ در تحلیل این امر، در مطالعاتم به سه دسته از عوامل رسیدم. یکی از پدیده‌های رایج در انقلاب‌ها پس از نیل به پیروزی، بروز اشعاع و جدایی میان نیروهای و جریان‌های مؤثر در پیشبرد حرکت انقلابی است. این را «هانا آرنت» هم گفته و در مقایسه سه انقلاب امریکا، فرانسه و روسیه نشان داده است.

۲ «پدیده واگرایی» علاوه بر انقلاب‌های پیروز، در جنبش‌ها و نظام‌های ایدئولوژیک هم وجود دارد و مصادیق فراوانی از آن را می‌توان در احزاب و جریان‌های سیاسی و به خصوص دارند و اثر می‌گذارد. یک عامل خاص‌تر هم هست که مربوط به تجربه جمهوری اسلامی است و آن، ویژگی‌های آموزه‌ای و مرامی آن است. منظور همین «خصلت‌اشتمالی» منبعت از اسلام است و به طور خاص‌تر آنچه از شیعه اصولی سراغ داریم؛ همان‌که می‌شود از آن به «ایستادن روی گسل‌ها» تعبیر کرد. جمع این سه عامل در یک موقعیت، طبیعاً موجب تکثیر و تشدید واگرایی‌ها خواهد شد، چنان‌که در تجربه جمهوری اسلامی رخ داده است.

۳ لازم به ذکر است که مسأله واگرایی‌ها دو پیش‌فرض دارد؛ پیش‌فرض نخست در بررسی واگرایی‌ها، تعیین توافقی یک نقطه آغاز است. از همین رو، نقطه آغاز آن را در اینجا، جریان‌های مذهبی فعال در ایران در آستانه انقلاب قرار داده‌ایم. دوم اینکه، بحث واگرایی مستلزم فرض یک جریان اصلی است که ویژگی آن داشتن «غلبه» و «پیوستگی» است. واگرایی در این شرایط، به معنی شاخه‌های منشعب شده از بدنه اصلی مطرح خواهد بود. از این جریان و بدنه اصلی مطرح در بحث ما، با اسامی متفاوتی یاد شده که بیش از هر چیز ناشی از تغییر شرایط

دارند. این موج اول واگرایی‌ها در جمهوری اسلامی است. نه اینکه هیچ واگرایی دیگری قبل از آن وجود نداشته است، اما از شدت و کثرتی برخوردار نبوده‌اند که بتوان از آن به عنوان «موج» یاد کرد.

۴ دیرباره عوامل سه‌گانه ایجاد و تشدید واگرایی‌ها از آغاز انقلاب تاکنون می‌توان گفت مهم‌ترین علل بروز اختلاف و اشعاع‌ها میان انقلابیون، ائتلاف‌های سست و مستعجل در برهه انقلابی است. دلیلش هم تمرکز نیروها علیه رژیم حاکم بوده است. نیروهای مبارز در مرحله خیزش، اختلاف‌های فکری، مرامی و راهبردی خویش را عجلتاً کنار می‌گذارند یا به فراموشی می‌سپارند تا بتوانند تمامی توجه و توان‌شان را در آن موقعیت، مصروف دشمن اصلی، یعنی جناح حاکم نمایند.

۵ عامل دوم واگرایی‌های پس‌انقلابی اصولاً پس از حل مسأله نخست، یعنی از پیش رو برداشتن رژیم سابق است که پدید می‌آید. این پدیده وقتی سر باز می‌کند که نیروهای مبارز به مرحله سهم‌بری رسیده باشند و منازعات بر سر قدرت شروع شده باشد. نفس قدرت چندان موضوعیتی ندارد و نزاع اصلی بر سر سمت و سوی ایجابی حرکت است. از مثال‌های معروف آن هم در تاریخ انقلاب‌ها، واگرایی‌هایی است که در تجربه انقلاب فرانسه پدید آمد. بدین صورت که انقلابیون از فردای پیروزی، به جان هم افتادند. از این پدیده بعدها با عنوان «عصر وحشت» یاد شد و چهره بارز آن هم «روسیسپر» بود که خودش نیز در یکی دو گام بعد، به تیغ گوتین سپرده شد.

این بجز پدیده ترمیدوری است. «ترمیدور» مربوط به تجدید نظرطلبی است و تجدید نظرطلبی قادر است آن بخشی از واگرایی‌ها را توضیح دهد که جنبه ایدئولوژیک

ایشان ناشی از تجدید نظرطلبی بوده است. جریان‌های واگرای دیگری هم بوده‌اند که ضمن برخورداری از همین زمینه‌ها، مسائل و بهانه‌های خاص‌تری هم داشته‌اند: مثل مجاهدین خلق، فرقان، جنبش مسلمانان مبارز، جریان میثمی، جمهوری خلق مسلمان، آقای منتظری و...

۳ در تبیین عامل سوم باید گفت، مجموعه واگرایی‌های دیگری هم وجود داشته و دارد که نمی‌توان صرفاً با غلبه گفتمان مدرن توجیه کرد، اگرچه در آن مؤثر بوده است. این عامل اساساً وقتی موضوعیت پیدا می‌کند که با واگرایی‌های هم‌زمان و دوسویه مواجه باشیم. واگرایی جریان‌های به‌شدت ناهمسو که در عین تعارض و تقابل مبنایی با یکدیگر، در مخالفت و مقابله با جمهوری اسلامی، اتفاق نظر پیدا کرده‌اند. این را من بیش از هر چیز، ناشی از «خصوصیت‌اشتمالی اسلام» می‌دانم و می‌زانم تا کسی که بر پایبندی به آن وجود دارد. این خصوصیت که خود بر خاسته از هستی‌شناسی و انسان‌شناسی اسلام است، از جمله ویژگی‌هایی است که فهم و پذیرش آن قدری دشوار است و دشوارتر از آن، وفاداری و پایبندی و پیاده‌سازی آن است.

منظور از «اشتمالی بودن اسلام» همان رویکرد به هم‌آوری و جمع میان دوگانه‌های معروف و مطرح در این باب است: «دین و عقل دنیا»، «دنیا و آخرت»، «وحی و عقل»، «ایمان» و «علم و دین»، «دین و دولت» و از این قبیل. همان‌ها که ادیان تجزیه‌گر نظیر مسیحیت به آن، نگاه تقابلی دارند. رویکرد اشتمالی مستلزم ایستادن روی گسل‌ها است و ویژگی اصلی اشتمالیان یا تمامی شاخه‌ها و گرایش‌های متنوع‌شان در همین چهارچوب، قابل تحلیل و تبیین است. البته زمینه‌های لازم برای واگرایی در برخی از ایشان، از ابتدا هم وجود داشته است، مثل نهضت آزادی و بنی‌صدر. اما واگرایی بخش‌هایی از شما را

به دره‌های واقع در طرفین آن راه بگلتاند؛ به دره افراط و دره تقریف. به ورطه تجحری یا ورطه چیزی نظیر «صراط مستقیم» یا «پل صراط» است که علاوه بر مبانی متقن و استوار و داشتن آگاهی و پایداری، مستلزم اخلاص نیز است.

دشواری‌های این راه از یک‌سو و حرکت خلاف جریان و فتناسازی‌های علیه آن در سوی دیگر، مسائل و مشکلاتی را به دنبال می‌آورد که همان طاق‌ت ماندن و ادامه دادن آن را ندارند و لاجرم، به تردید و تجدید نظر می‌افتند. مسأله ابتدا با تردید در «کارآمدی» آغاز می‌شود و به تردید در «شایسته‌سالاری» می‌رسد و در یک گام جلوتر، از تردید در «مشروعیت» و مبنایی ایدئولوژیک نظام سر در می‌آورد و به اینجا می‌رسد که اساس چرا انقلاب کردیم؟ و چرا دین را وارد سیاست کردیم؟ چه لزومی دارد که دین در تعقیب اهداف و انجام وظایفش، حتماً به حاکمیت برسد و کار را از مجرای حاکمیت دنبال نماید؟ چرا از لیبرالیسم و سرمایه‌داری و مدرنیته به با همه توفیقات‌شان در صورت‌بخشی به دنیای پیشرفته امروزی، احتراز کردیم و به مقابله برخاستیم؟ چرا باید با امریکا گلاویز شد؟ چرا باید جانب مظلومان عالم را گرفت؟ چرا اصراً داریم که اینقدر متفاوت از دیگران باشیم؟ چرا ما هم به نظام جهانی نمی‌پیوندیم و مثل دیگران، از مزایای آن بهره‌مند نمی‌شویم؟ چرا می‌خواهیم مردم را به زور به بهشت ببریم؟ چرا اینقدر آرمانی فکر می‌کنیم و به قول «پوپر» در سودای ساختن بهشتی در زمین، جهنم را به ارمانغان می‌آوریم؟ چرا با رقبای سیاسی و ایدئولوژیک خود در درون و بیرون به گفت‌وگو و گفت‌مان نمی‌پردازیم؟

۴ حاصل این تردیدها و پرسش‌های مشفقانه چیزی جز یکی از این دو نبوده است و نخواهد بود: ۱. بازگشت به دوره عسرتی که دین و دینداران در حاشیه زندگی و جوامع بسر می‌بردند. ۲. همراه شدن با جریان عمومی و جهانی مدرنیته و تلاش برای بهره‌مندی هر چه بیشتر از مواهب آن.

۵ از عجایب ماجرا هم همین است که دشمنان پیشین، به هم نزدیک شده‌اند. یعنی به عینه شاهدیم که جریان سنتی متحجر، مورد اقبال و پسند روشنفکران و اصلاح‌طلبان مدرنیست قرار گرفته است و آنان نیز به انحای طرق، مدرنیته را با تمامی لوازم و آثار مختلفش تأیید می‌کنند و آن را بر دینی که با به عرصه اجتماع گذارده و به حیات سیاسی مؤمنان وارد شده و به قدرت رسیده است، مرجح می‌شمارند!



عکس مؤسسه پژوهشی فرهنگ انقلاب اسلامی

مسأله ابتدا با تردید در «کارآمدی» آغاز می‌شود و به تردید در «شایسته‌سالاری» می‌رسد و در یک گام جلوتر، از تردید در «مشروعیت» و مبنایی ایدئولوژیک نظام سر در می‌آورد و به اینجا می‌رسد که اساس چرا انقلاب کردیم؟ و چرا دین را وارد سیاست کردیم؟ چه لزومی دارد که دین در تعقیب اهداف و انجام وظایفش، حتماً به حاکمیت برسد و کار را از مجرای حاکمیت دنبال نماید؟ چرا از لیبرالیسم و سرمایه‌داری و مدرنیته به با همه توفیقات‌شان در صورت‌بخشی به دنیای پیشرفته امروزی، احتراز کردیم و به مقابله برخاستیم؟ چرا باید با امریکا گلاویز شد؟ چرا باید جانب مظلومان عالم را گرفت؟ چرا اصراً داریم که اینقدر متفاوت از دیگران باشیم؟ چرا ما هم به نظام جهانی نمی‌پیوندیم و مثل دیگران، از مزایای آن بهره‌مند نمی‌شویم؟ چرا می‌خواهیم مردم را به زور به بهشت ببریم؟ چرا اینقدر آرمانی فکر می‌کنیم و به قول «پوپر» در سودای ساختن بهشتی در زمین، جهنم را به ارمانغان می‌آوریم؟ چرا با رقبای سیاسی و ایدئولوژیک خود در درون و بیرون به گفت‌وگو و گفت‌مان نمی‌پردازیم؟

✽ **مکتوب حاضر متن ویرایش و تلخیص شده سخنرانی دکتر علیرضا شجاعی زند است که در نشست «بررسی زمینه‌ها، علل و عوامل ریزش‌های انقلاب اسلامی» در محل مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی ارائه شد و از سوی برگزارکنندگان، تدوین و تنظیم شده است.**